

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

" انجمن معتادان گمنام "

بازیگران:

فرید

خانم مهریزی

خانم فرجاملو

نعمت اله

قدرت

فرشی

امیر حسین

نصرت

نویسنده: امیر حسین بابایی

صحنه اول:

(صحنه خالیست که نعمت اله وارد صحنه می شود و با صدای بلند می گوید):

فرشی...؟ فرشی...؟ آهای فرشی...؟

(فرشی وارد می شود و نعمت اله و فرشی به سمت هم می روند و با تکان دادن

دوست هم می گویند): فرشی... فرشی... فرشی... فرشی... فرشی... فرشی... فرشی... فرشی...

فرشی... فرشی...

(که ناگهان نعمت اله دست فرشی را رها کرده و با عصبانیت می گوید): این چه

وضعته دیگه فرشی. گذشو درآورده. هرروز هرروز یکی رو برمی داره میاره

میکنه تو اون خونش بعد میگه من هنریم. فك کرده ما فرشی ایم. بابا هنرمقدسه باید

با تقدس باهانش رفتار کرد اینجوری که همیشه؟

فرشی: چي میگی تو؟ از کي تا حالا واسه من هنرشناس شدی؟ داري درباره

فرجاملو حرف می زنی دیگه؟

نعمت اله: اسم اون زنه رو نیارخدا خوشش نیاد. من نمی دونم ، یا جاي اون زنه

اینجاس یا من؟ تصمیم با تونه؟

فرشی: من چیکارم خودت باید تصمیم بگیری. اصلا الان زنگ می زنه یه جلسه

برگزار می کنم حرفاتو بهش بزن.

(فرشی تلفن را بر می دارد و به همسرش زنگ می زند و اعلام می کند که جلسه

ساختمان است و در عرض يك دقیقه چهار نفر دیگر ماجرا وارد می شوند و با هم

سلام و احوال پرسی می کنند و می نشینند):

فرشی: پس بقیه کجان؟

فرجاملو: بقیه کدومه؟ ما از نمایندگی کل ساختمان اومدیم هرچی ما بگیریم قبول

می کنن. اینجوری بهتر هم هست.

نعمت اله: پس برا خودتون دسته راه انداختین. می خواین علیه من توطئه کنین؟

فرجاملو: چیه سانسورچی؟ خیلی خودتو جدی گرفتی؟ دسته؟ اونم واسه تو؟ بس

کن این صحبتا رو خودتو چي فرض کردی؟

نعمت اله: تو منو چي فرض کردی؟ فك کردی من فرشی ام. چیه؟ خانه هنر تو

خونه شما هم شعبه زده؟ یه روز یه بازیگر میاد، یه روز یه خواننده میاد، یه روز

هم(حرفش را می خورد) استغفرالله...

فرجاملو: شما؟

نعمت اله: نعمت اله هستم دیگه همسایه طبقه پایینی.

فرجاملو: نه منظورم این بود شما این حرفو زدی؟

نعمت اله: آره. به جزم من مگه کسی می تونه اینجوری حرف بزنه.

فرجاملو: آفرین...

مهریزی: من با آقا نعمت اله موافقم. یني چي خانم فرجاملو؟ هر دقیقه یکی میاد

اینجا بابا ما هم زندگی می خوام همیشه که هر دفعه صدای تمرینای شمارو تحمل

کنیم.

نعمت اله: راس ميگه. من هر دفعه شمار و دیدم داشتین می گفتین آ ای ا او (6 بار تکرار میکند). همین دفعه آخری که رو آورده بودین دوتا و نصفی بوفالو قیافتم جور بود که تو شب باید می خندید راه می رفت. آدم یاد گناهای نکردش میوفتاد. جوری داد می زد و نعره می کشید که من فک کردم باز یه صحنه رو تو تلویزیون جا انداختم ملت دیدن، او مدن تلافیشو سر من در بیارن.

فرجاملو: اون یکی از بازیگرای کار جدیدمه قراره نقش اتللو رو بازی کنه. خلیلیم بازیگر تواناییه.

نعمت اله: برو خانوم فک کردی ما فرشی ایم. هتل قو که اسم یه مکانه. فک کردی ما از هنر سر در نمیاریم. بابا هنر مقدسه.

فرجاملو (با عصبانیت): هتل قو چیه؟ اتلویکی از شاهکارهای ویلیام شکسپیره.

فرشی: بس کنین این دعواها رو؟ ینی الان مشکل فقط خانم فرجاملوئه؟
همگی به جز قدرت: بله.

قدرت: آقای فرشی اینجوری که همیشه. درست نیست ما همه ی تقصیرارو بندازیم گردن این بنده خدا. کلا چند وقته ساختمان روال عادی نداره.

فرید: از قضا بنده هم با آقا قدرت هم عقیده هستم و برای همین هم پیشنهاد تغییر مدیریت ساختمان رو به همه ی دوستان این جمع اعلام می کنم.

نعمت اله: شما دیگه نمی خواد واسه ما نطق کنی، خودت که بدتری خونه ی توبدتر از خونه ی فرجاملوئه که.

فرید: احسنت آقای همه چی دون. تو دیگه چی میگی تا دیروز ما رو می دیدی من من می کردی حالا شاخ شدی من من می کنی؟

(فرجاملو از ته دل می خندد)

نعمت اله: دیدی فرشی؟ نگفتم توطئس؟ اینا می خوان من و تو رو نابود کنن.

مهریزی: اصن همه ی این کارا و دعواها تقصیر آقای فرشیه اگر یه ذره به اصول مدیریت و قواعدش پایبند بود این مشکلات پیش نمیومد.

فرید: منم که همینو گفتم بهترین راه تغییر مدیریتته.

فرشی: چیه؟ حالا همتون دست پیش گرفتین پس نیوفتین؟ من مدیریتم حرف نداره شماها لیاقت منو ندارین.

نعمت اله: راس میگه این ننه مرده، دارین تقصیرارو سر این بدبخت در میارین.

فرشی (به نعمت اله): بس کن دیگه توئم. از اون موقع که او مدی یه سره دهن تو رو من وا کردی هرچی میاد میگی شعور داشته باش.

نعمت اله: من با خانم مهریزی و این خوشگل پسر موافقم مدیریت ضعیفه باید عوض شه.

فرشی: اینجوری که همیشه من دوسال زحمت کشیدم همین جوری خشک خشک ببرم؟

(فرجاملو بی اعتنا به حرف فرشی): حالا کی مدیر میشه؟

قدرت: به نظر من همه ی این دوستان که تو این جمع هستن به جزم برای مدیریت ساختمان نامزد بشن و اعضای این جمع بهترین نفر رو انتخاب کنن. نامزدها هم

براي اينكه بهتر شناخته بشن و برنامه هاشون رو بهتر معرفي كنن دو هفته وقت دارن تا درخونه ي آقا نعمت اله، نه جاي ديگه ، تبليغ كنن تا در انتها يك نفر به عنوان مدير ساختمان معرفي بشه. اينم بگم كسي هم كه معرفي ميشه موظفه از تمام دوستاني كه نامزد ميشن استفاده كنه تا ساختمان در جهت پيشرفت خودش حركت كنه.

نعمت اله: چرا خونه ي من؟

فريد: به خاطر اينكه بعدش نياي بگي راي منو دزدين دارن باهش پز ميدن.

قدرت: نه به خاطر اين كه ايشون هم قديمي ترين ساكن ساختمانه و هم اينكه خونس نسبت به بقيه ي خونه ها بزرگتره.

مهرزي: بعد اونوقت چرا شما نامزد نميشي؟

نعمت اله: بابا اين بنده خدا به عزرائيل گفته زكي. مديريت نميتونه بكنه كه من كه با حرفاش موافقم.

فرجاملو: من با تمام حرفاي آقا قدرت موافقم و مي خوام كه ايشون رو روند كار نظارت داشته باشن.

فريد: من هم به نوبه ي خودم آقا قدرت رو لايق نظارت به اين پروسه مي بينم و از ايشون خواهشمندم درخواست ساكنين رو بپذيرن.

قدرت: با اينكه به قول آقا نعمت اله عزرائيل در به در دنبالمه و حال و حوصله ي قبل رو ندارم ولي به خاطر لطف شما دوستان و اصرار تون مي پذيرم.

همگي: دم شما گرم...

فريد: البته جا داره از زحمات بي دريغ آقاي فرشي تشكر كنيم.

همگي: اون كه صد البت.

مهرزي: متاسفانه من ديرم شده بايد برم مطب. خدافظ همگي. (خارج مي شود)

فرجاملو: منم همينطور...

نعمت اله: شما هم مطب زدي؟

فرجاملو (با حالت مسخره): نه خير منظورم دير شدنم بود. با اجازه همگي (خارج مي شود)

نعمت اله (اداي فرجاملو را درمي آورد و به فريد نزديك مي شود و مي گويد): شما ديرت نشده؟

(فريد خطاب به نعمت اله): برو عقب عزيزمن ، من خودم اينقد به خودم نزديك نميشم (پس از مكثي بلند مي شود و به فرشي و قدرت مي گويد): مستدام باشيد.

(قدرت خطاب به فريد): كنگره تشريف مي برين؟

فريد: بله. چطور؟

قدرت: مي رسونمت...

فريد: مزاحم شما نميشم...

قدرت: تعارف نكن بيا بريم...

فريد: باشه. (با قدرت خارج مي شوند)

فرشي (خطاب به نعمت اله): بالاخره به چيزي كه مي خواستي رسيدي. زمين
گرده دنيا مي چرخه.
نعمت اله: نه عزيزمن اشتباه نكن زمين تيزه بلد نباشي روش راه بري پاتو
مي بره. مي بينمت. (خارج مي شود)

(درحالي كه فرشي متفكرانه نشسته است نور صحنه مي رود)

صحنه دوم:

(تمامي اعضا به همراه سرايدار ساختمان در خانه نعمت اله جمع شده اند و در جشن تبليغاتي او حضوردارند)

نعمت اله: عرض سلام دارم به همه ي دوستان گل و نازنيني که مرحمت داشتن و تو اين جشن بي مقداري که براي معرفي برنامه هاي بنده تدارك ديده شده ،حضور دارن. در اول مراسم مي خوام دعوت کنم از جناب آقاي فرشي مديریت سابق ساختمان تا از ايشون يك تقدير ي داشته باشيم و همچنين ايشون حرفايي رو که احساس مي کنن نزدن رو بزبن. خواهش مي کنم به افتخارشون دست بزنين. **(همه با اگراه دست مي زنند)**

فرشي: خيلي ممنونم از دوست خوبم آقانعمت اله که اين فرصت رو در اختيار من قرار داد تا بتونم گزارش دوسال مديریت رو خدمتتون ارائه کنم. بدون هيچ مقدمه اي ميرم سراغ اصل مطلب. تو دوره ي مديریت من همه چي طبق روال يه مديریت درست پيش رفت.

فرید: جدي ميگي؟ چوب کاري ميفرمابين؟

فرشي: اجازه بدین من حرفام تموم بشه بعد اگه فرمايشي بود از صميمي قلب مي پذيرم. در اين دوسالي که بنده عهده دار مديریت ساختمان بودم امنيت رو به ساختمان برگردوندم ، تمام قبض ها به موقع پرداخت شد ، ساکنين با کمترین مشکلي در رفاهشون مواجه بودن و به تمام قول و قرارهايي که در ابتدا داده بودم عمل کردم. در ضمن با تمام موانع و مشکلاتي که در سر راه من قرار داشت با فساد قبل از مديریت من تو اين ساختمان مبارزه کردم و به نوعي مي تونم بگم که اون رو ريشه کن کردم.

فرید: خيلي عذرمي خوام از محضرتون جناب آقاي فرشي. بنده تا انتهاي کلامتون رو فهميدم. شما فرمايش مي فرمايين که فساد قبل از مديریت خودتون رو از اين ساختمان ريشه کن کردین. **(در همین هنگام دست کسي را که با خود آورده است ، مي گيرد و بلند مي کند)** پس اين نصرت الان داره اتم مي شکافه نه؟

فرشي: ايشون ساکن اين ساختمانه؟

نعمت اله: نصرتو نميشناسي؟ سرايدار ساختمانه.

فرشي: پس چرا اينجوريه؟

مهريزي: ما با اينکه قبض هارو پرداخت کردین ، همسايگان دررفاه مثلا کامل بودن ، امنيت روبه ظاهر برگردوندين کاري نداريم. همه رو برخلاف واقعيت تايبد مي کنيم ولي قضيه ي فساد در ساختمان نه تنها قبل از مديریت شما در ساختمان انگشت شمار بود بلکه در زمان مديریت شما اين فساد به تک تک خانه هاي ساکنين نفوذ کرد و ادامه ي زندگي رو براي باقي ساکنين سخت کرد. نمونش همین آقا نصرت سرايدار ساختمان.

فرشي: خب؟

فرجاملو: ادامش رو اجازه بدین من بگم. ایشون طبق مستنداتي که اهالي ساختمان در دست دارن و طبق صحبت هاي خودش زیر نظر مستقیم شما به این روز افتاده.

فرشي (با کمی عصبانیت): نمی فهمم. معتاد شدن این بابا چه ربطی به من داره؟
نعمت اله: قربون اون عصبانیتت برم من؛ چرا شاکي میشي؟ نصرت اعلام کرده که موادش رو از خود تو می گرفته. ساکنین هم شما رو دوسه بار دیدن که داشتی بهش حال می دادی.

فرشي: از کجا معلوم راس میگه؟
نعمت اله: از اونجایی که يك آدم خمار براي ساختن خودش حاضره باباشم بفروشه. مگه نه نصرت؟

نصرت: نظري ندارم. (فرید به پس گردن او می زند) هرچی ساکنین میگن درسته. **قدرت:** بس کنین این حرفارو این مراسم مثلا براي آقا نعمت اله تدارك دیده شده بود و قرار بود ایشون برنامه هاشون رو اعلام کنن، ولي مثل اینکه به دادگاه آقاي فرشي تبدیل شده.

فرید: دادگاه نیست آقا قدرت. مسئله ي ما عوام فريبي آقاي فرشيه.
فرشي: من براي اینکه آرامش ساختمان برهم نخوره و حرمت ها حفظ بشه از این ثانیه به بعد هیچ حرفي نمی زنم و به احترام آقا قدرت در مراسم مي مونم. ولي لذت بردم جوري با هم پاسکاري مي کردین که منو یاد تيکي تاکاي اسپانيا انداختین. آقانعمت اله مراسم در اختیار شما.

نعمت اله: آقاي فرشي کار بنده رو راحت کردن واسه تبليغ. من به يك کلمه اکتفا مي کنم قول مي دم هر کاري که فرشي انجام داده من انجامش ندم همین. قربون شما.

مهريزي: احساس مي کنم که مراسم داره به پایان خودش نزديک ميشه و وقت اون رسیده که مطلبي رو که ميخواستم بگم رو عرض کنم.

قدرت: چه مطلبي؟

مهريزي: از اونجایی که من و خانم فرجاملو تنها بانوان این جمع براي دستیابی به پست مدیریت ساختمان هستیم و با توجه به مشغله ي کاري زياد بنده در حوزه ي کاري و توانایی بالاي خانم فرجاملو در مدیریت با توجه به رشته ي دانشگاهيشون طبق صحبت هاي مفصلي که با ايشون داشتم قرار بر این شد که بنده به نفع ايشون انصراف بدم و با ايشون گروهی رو به عنوان ((انجمن بانوان تنها)) تشکیل بدیم.
(فرشي به گوشه اي رفته و تلفن همراهش را در مي آورد و با کسی مخفیانه حرف میزند)

نعمت اله: من نمی دونم چه صیغه اي که هرکي مي خواد صحبت کنه لفظ قلم حرف مي زنه. بابا مث آدم بگین ما هم بفهمیم. انجمن معتادان گمنام دیگه چه کوفتیه؟

فرید: آقا نعمت اله من میتونم یه خواهشي بکنم ازت؟

نعمت اله: آره داداش بکن.

فرید: براي تنوع هم که شده یه بار آدم باش.

نعمت اله: تو بچه سوسول جدیدا خیلی چرت و پرت میگی؟
فرید: الان که دارم با خودم فک میکنم می دونی دارم از چی حسرت میخورم؟
نعمت اله: از چی؟
فرید: دروغ سیزده بودی و من باورت کردم.
قدرت: من نقش قیچی دارم اینجا هی باید دعوای شماهارو قطع کنم؟ بس کنین دیگه بزرگ شدین. از شما بعیده آقا فرید؟
نعمت اله: یی ازم من ممکنه؟
قدرت: دنبال چی می گردی آقا نعمت اله هی میخوای دعوا کنی؟
فرید: دنبال زیر بغل ماره. خانم مهریزی اگر بنده درست متوجه شده باشم از ادامه ی انتخابات ساختمان انصراف دادن و با خانم فرجاملو یک گروه تشکیل دادن تا شانس رای آوردن خانم ها در این انتخابات بیشتر بشه. درسته خانم فرجاملو؟
فرجاملو: دقیقا همینجوریه که می فرمایین.
نعمت اله: من از همون اولشم با نامزد شدن خانوما مخالف بودم. (کسی اعتنا نمی کند) نشنیدین با شما بودما.
فرید: شنیدیم ، اهمیت ندادیم.
(در همین هنگام امیرحسین پسر فرشی وارد می شود)
فرید: از در درآمدي و من از خود به در شدم / گویی که از این جهان به جهان دگر شدم...
نعمت اله: به به آقا امیرحسین دیراومدي مراسم خداحافظي آقات تموم شده.
قدرت: خیلی خوش اومدي بفرما بشین.
امیرحسین: مزاحمتون نمیشم. شنیدم که دارین برای مدیریت ساختمان نامزد ثبت نام می کنین ، خواستم منم ثبت نام کنم.
فرید: دیراومدي داداش الان اولین مراسم تبلیغ انتخاباتی بود.
امیرحسین: چه بد من تازه از دانشگاه فارغ التحصیل شدم گفتم تو این مدتی که پیش مامان بابا هستم شاید بتونم بهتون کمک کنم.
قدرت: پس یی وقت آزاد داری؟
امیرحسین: آره. از نظر وقت مشکلی ندارم.
قدرت: پس من شمارو به جای خانم مهریزی ثبت نام می کنم.
نعمت اله: یی چی آقا قدرت؟ مگه میشه قانون برا همه یکیه. چطور میشه این آقا یه دفعه نامزد بشه . هان؟
فرید: این یه دفعه رواستثنائاً با آقا نعمت اله موافقم.
فرجاملو: منم از طرف انجمن بانوان تنها این تصمیم رو مخالف قوانین انتخابات می دونم.
قدرت: شلوغش نکنین. یه نفر انصراف داده و یه نفر دیگه جاش اومده اتفاقی که نیوفتاده. بعدشم مگه قرار ما یادتون رفته؟ هرکس بتونه به پیشرفت ساختمان کمک کنه ما استقبال می کنیم. بعدشم مگه همتون منو قبول ندارین؟
همگی: چرا...

قدرت: پس بسپاريدش به من. همه كارا داره درجهت پيشرفت ساختمان پيش ميره.
فريد: آقا قدرت من با اينكه قانع نشدم ولي به احترام شما مي پذيرم.
نعمت اله: بابا اين اميرحسينم مٹ باباشه ها گفته باشم.

مهريزي: درست نيست كه اشتباهات آقاي فرشي رو به حساب آقازادشون بزنيم از اونجايي كه آقا فريد هم با اين قضيه كنار او مدن بنده و خانم فرجاملو هم با اين تصميم مخالفتي نداريم.

نعمت اله: ولي من همچنان مخالفم.

قدرت: از بين سه تا نامزد دوتاشون موافقن وچون راي با اكثرितه ايشون رو به عنوان نامزد چهارم معرفي مي كنم.

اميرحسين: من از همه ي دوستان تشكرمي كنم كه به بنده اعتماد كردن اميدوارم بتونم جواب اعتمادشون روبدم. منم از همين جا اعلام مي كنم كه نيازي به برنامه تبليغاتي ندارم و سعي مي كنم با عمل خودم برنامه هام رو به دوستان معرفي كنم.

فرجاملو: از اونجايي كه فردا نوبت تبليغات انجمن ماست بنده و خانم مهريزي از خدمتون مرخص مي شيم تا تداركات فردا رو آماده كنيم. با اجازه ي همگي **(خارج مي شوند)**

فريد: من هم بايد برم و روي يه سري ايراداتي كه به كتاب جديدم گرفته شده كار كنم تا اجازه ي چاپشو بگيرم.

نعمت اله: حسن كچل مي نويسي؟ كي چاپ ميشه بخريمش؟

فريد: خيلي وقته كتاباي با رده سني شما رو نمي نويسم ولي اگر خيلي احتياج دارين مي تونم براتون از دوستان تهيه كنم.

نعمت اله: خوش گذشت. خداحافظ شما.

فريد: خداحافظ. **(خارج مي شود)**

قدرت: منم با آقا اميرحيسن ميرم تو حياط تا ببينم اصلا مي تونيم همدیگرو تحمل كنيم يا نه؟ **(به اميرحسين)** وقتت رو كه نمي گيرم؟

اميرحسين: نه اصلا خوشحال ميشم. **(با قدرت خارج مي شوند)**

نعمت اله به فرشي: بايد حدس مي زدم كه وقتي حرف نمي زني داري نقشه مي ريزي از يه طريق ديگه مدير بشي. دمت گرم حال كردم ، فك نمي كردم اينقدر حاليته بشه.

فرشي: يادته گفتي زمين تيزه بلد نباشي راه بري پاتو مي بره؟

نعمت اله: آره الانم همينو مي گم.

فرشي: ولي مي بيني كه گرده چرخيد و شانسن من براي مدير شدن بيشتراز توه. اين مراسم مسخره رو راه انداختي كه مچ منو بگيري؟ نصرت بنگي رو آوري شهادت بده؟ **(به پس گردن نصرت مي زند)** اين آدمه آخه؟

نعمت اله: ديدي كه جواب داد. رفتي قاطي بازنشسته ها.

فرشي: خيلي خوش خيالي. خرت كه از پل گذشت منو فراموش كردي اما بدون اون طرف پل همسفر و يارت فقط يه خره نمي توني بهش تكيه كني... مي

بينمت... **(خارج مي شود)**

صحنه سوم:

(مراسم تبلیغاتی انجمن بانوان تنهاست و آقا قدرت برای برقراری نظم شروع به سخن گفتن می کند)

قدرت: عرض سلام و خسته نباشید دارم خدمت همه دوستان و اهالی ساختمان که تو این چند روز خیلی بهشون زحمت دادیم. امروز مراسم تبلیغاتی گروه انجمن بانوان تنهاست و ما برای ارزیابی برنامه های این گروه اینجا جمع شدیم. خواهش میکنم به افتخار سرپرست گروه انجمن بانوان تنها و گروهشون دست بزنین. (همه دست می زنند)

نعمت اله: صب کن قدرت چون از همین الان داری پارتي بازي مي كني. شما نبايد تومراسم خانم فرجاملو از ايشون طرفداري مي كردي و موضعت رو اعلام كني.

قدرت: من اصلا کلمه اي به زبون آوردم که به ايشون راي بدین؟
نعمت اله: همه چیزو که نبايد به زبون آورد شما با بادي لنگوئز همه چي رو اعلام كردي.

فرجاملو: شما اصلا مي دوني بادي لنگوئز چيه؟

نعمت اله: بله خانوم. فك كردي ما فرشي ايم. يني زبان بدن.

فرجاملو: من ديگه حرفي ندارم.

فريد: آقا نعمت اله يادته ديروز چي بهت گفتم.

نعمت اله: نه تو بچه سوسول اراجيف زياد ميگي ولي من توجهي ندارم.

فريد: الان يه بار ديگه بهت ميگم خوب گوش کن سعي کن ملکه ي ذهنت كني تا بتوني بهش عمل كني. واسه تنوع هم كه شده يه بار آدم باش.

قدرت: بس كنين اين حرفاي صدمن يه غازو خانم فرجاملو بفرمايين.

فرجاملو: بنده هم به نوبه ي خودم تشكر مي كنم از تشريف فرمايي شما عزيزان و ترجيح مي دم جواب صحبت هاي بي معني آقا نعمت اله رو ندم تا هويت انجمن بانوان تنها لکه دارنش.

نعمت اله: انجمن معتادان گمنام.

فرجاملو: انجمن بانوان تنها.

نعمت اله: انجمن معتادان گمنام.

فرجاملو (با عصبانيت): انجمن بانوان تنها.

نعمت اله: (با عصبانيت بيشتري): انجمن معتادان گمنام. شماها يه مشت معتادين.

معتاد ديده شدن. معتاد بلف زدن. معتاد اين كه فك مي كنين همه چي رومي دونين ؛ ولي گمنامين. كسي نميشناستون. دوس دارين ديده بشين ولي كسي بهتون محل

نمي ذاره. حالا فهميدي چرا مي گم انجمن معتادان گمنام؟

فرجاملو: بهترين جواب براي اين آقا سكوته. من الان برنامه هام رو براي شما

تشریح مي كنم. من و خانم مهريزي طبق تحقيقاتي كه داشتيم مهمترين مشكلي كه

در بين ساكنين اين ساختمان وجود داره بيكاري آقا يون در اين ساختمانه كه ما با كار

جور کردن برای اونا سعی در کم کردن دعوای ساختمان و برقراری آرامش در ساختمان داریم. دومین اولویت ما برطرف کردن مشکل افرادی هست که به بیماری آقا نصرت مبتلا هستن ما سعی می کنیم با همکاری سایر ساکنین اونارو ترک بدیم و در امنیت این ساختمان بکوشیم. اولویت سوم ما اینه که انجمن خودمون رو وسیع کنیم و از حق بانوان در این ساختمان دفاع کنیم.

نعمت اله: سرپرست محترم گروه انجمن بانوان تنها اجازه دارم یه سری نکات رو خدمتتون عرض کنم؟

فرجاملو: بله البته...

نعمت اله: شما فرمودین که مشکل بیکاری آقایان این ساختمون رو حل می کنین. درسته؟

فرجاملو: دقیقا...

نعمت اله: بیکاری آقایان اینجا به شما چه ربطی داره؟ فك نمی کنین دارین با این حرفاتون آقایون این ساختمان رو تحقیر می کنین؟ میرم سراغ مطلب بعدی...
فرجاملو: با کمال میل...

نعمت اله: شما دارین درباره مباحثی بحث و گفتگویی کنین که هیچ ربطی به مسائل ساختمان نداره و به نوعی به زندگی خصوصی افراد مربوط میشه.

مهریزی: خانم فرجاملو اجازه بدین جواب ایشون رومن بدم.

فرجاملو: خواهش می کنم بفرمایین.

مهریزی: فرمایشات شما درسته آقا نعمت اله ولی تمام این مشکلات به طور مستقیم به ساختمان بستگی داره. اگر مردی بازنش کمتر دعوا کنه آرامش ساختمان بیشتر میشه، اگر فردی که معتاده، ترک کنه نه تنها فساد از ساختمان بیرون میره بلکه امنیت ساختمان هم بیشتر میشه.

نعمت اله: فرمایشات شما کاملا درست ولی به چه قیمتی بخوایم امنیت رو به ساختمان برگردونیم؟

مهریزی: این ساختمان احتیاج به يك شوک داره به هر قیمتی که شده.

نعمت اله: با این طرز فکر من به طور کامل با این انجمن مخالفم.

فرید: معلومه که هنوز آدم نشدیا.

نعمت اله: توبچه قرطی مٹ این که تنت میخواره ها...

فرید: بس کن بابا فسیل. تا کی میخوای سنتی و غیرتی فك کنی هان؟ باید بفهمی الان داریم توزمونه ای زندگی می کنیم که زن و مرد باید باهم کارکنن. هرکی ندونه من که میدونم چرا با این انجمن مخالفی. به همه ی جمع میگم من با این انجمن موافقم.

مهریزی: من واقعا به شعور و فهم شما قبطه می خورم. بعضیا باید یاد بگیرن.

بعضیا که اصلا به درد مدیریت که هیچ به درد زندگی تو این ساختمان هم

نمی خورن.

فرید: نظر لطف شماست ولی من این نوع تبلیغ هم نمی پسندم شما نباید با تخریب نفر مقابلت عقاید خودت رو ارزشمند نشون بدی.

قدرت: من با آقا فرید موافقم خواهشا این بحثو دیگه ادامه ندید.

مهریزی: چشم... خانم فرجاملو خدمت شما...

فرجاملو: تشکر می کنم از دوست عزیزم خانم مهریزی. ولی آقا فرید ما موضع شما رو نفهمیدیم. یه بار موافقی یه بار مخالف.

فرید: من طرف حقم دلیل بر این نیست که چون شما خانم هستین نمی تونین مدیر بشین ولی قرارم نیست که از خانم بودنتون سواستفاده کنین و حرفایی بزنین که نشه بهش عمل کرد.

فرجاملو: من اگر حرفی بزنی قطعاً به اون عمل می کنم.

نعمت اله: معلومه...

فرجاملو: حسن ختام حرفام هم سوپرایزیه که براتون دارم. بنده با صحبت هایی که با آقای امیرحسین بابایی داشتم قرار شده ایشون بیاد تو این ساختمان و در پلاتویی که در پارکینگ ساختمان تدارک دیده شده به ساکنین این ساختمان آموزش بازیگری بده.

فرید: دیدی خانم فرجاملو یه حرفایی می زنی که من دوس دارم کلمو بکنم تو این آشغالی. امیرحسین بابایی با اون دبدبه و کبکبه نمیاد اینجا که.

نعمت اله: خوشگل پسر و ایسا ببینم. گفتی کیو می خوای بیاری؟

فرجاملو: امیرحسین بابایی.

نعمت اله: همین بچه قرطی بازیگره؟

فرجاملو: میشناسیش؟

نعمت اله: مگه میشه کسی اونو نشناسه؟ سرفیلمایی که اون بازی کرده تا تونستیم سانسور کردیم. بیخیال خانوم ما همینطوری نمی تونیم تو این ساختمان سرمون رو

به خاطر حجاب بعضیا بالا بگیریم بعد زن و مرد تو یه اتاق با هم تمرین کنن؟

استغفرالله... (مکث) بعد گفتین تو پارکینگ چی تدارک دیده شده؟

فرجاملو: پلاتوی بازیگری...

نعمت اله: من بازیگرم؟

فرجاملو: پلاتوی بازیگری...

نعمت اله: من بازیگرم؟ بازیگر تویی که داری با این حرفات مردم و گول می زنی.

فرجاملو: آقای محترم پلاتوی فضا بستی ای که اون تو تمرینات بازیگری انجام می دن یه جور میشه گفت استودیو...

نعمت اله: همونی که دورتادورش سیاهه و اصطلاحاً آگوستیکه؟

فرجاملو: آره آره آفرین پس می دونین چیه؟

نعمت اله: نه متاسفانه...

فرجاملو: من دیگه دارم از دست این آقا دیوانه میشم. من همینجا برنامه تبلیغاتی

خودم را تمام می کنم و امیدوارم تونسته باشم سیاست های کاری خودم رو به

اعضا معرفی کنم. قربان شما...

(گوشی نعمت اله زنگ می خورد و فرشی پشت خط است)

نعمت اله: الوو؟ سلام داش گلم فرشی. چه جور می؟

فرشي: خوبم ببين من الان يه جاييم نتونستم بيايم زنگ زدم بهت بگم تا مي توني ايراد بگير اين قدرت بادي بوديه يه موقع حس انسان دوستيش گل نكنه ساختمونو بده دستا زنا.

نعمت اله: خيالت راحت جوري ايراد گرفتم كه خودشونم به خودشون راي نميدن.
فرشي: بزني آيفونو...

نعمت اله: آيفونو صحبت كن...

فرشي: عرض سلام دارم خدمت همه يي دوستان و يه عذرخواهي بابات عدم حضور اينجانب در مراسم تبليغاتي انجمن بانوان يكه تاز...

همگي: تنها...

فرشي: همون... زنگ زدم خدمتتون عرض كنم كه خيلي خوشحالم كه خانمها هم در اين امر خطير شركت كردن و باعث خوشحالي و مسروريه منه كه بانوان هم در مديريت ساختمان سهيم باشن. همين الان داشتم به آقا نعمت اله مي گفتم...

نعمت اله: راس ميگه چه قدرم داشت از انجمنتون تعريف مي كرد...

فرشي: وقت ارزشمندتون رو نمي گيرم خداحافظ شما...

نعمت اله (از آيفون در مي آورد): خيلي حاليتها. لجن... منو خراب مي كني؟ وايسا بينم گفتي كجايي؟

فرشي: درس حرف بزني... بيرون...

نعمت اله: پس چرا اينقدر سروصداس؟ (مكث) بيست كيلو برنج داري مي خري؟ ماست بده؟ (مكث) كجايي؟

فرشي: الو؟ الو؟ نعمت؟ صدات قطع شد... (تلفن قطع مي شود)

نعمت اله: مردتيكه گراز فك کرده ما نمي فهميم. دارم برات.

قدرت: حالا كه آقا نعمت اله تلفنشون تموم شد مطلبي رو كه بايد مي گفتم عرض مي كنم. فردا شب آخرين مراسم تبليغاتي نامزدهاي محترم پست مديريت ساختمانه كه مربوط به آفانريده و پس از اون راي گيره. از همتون خواهشمندم كه كم كم جمع بندي كنيد كه يه تصميم درست بگيرين. به افتخار خودتون (همه دست مي زنند)

(نور مي رود)

صحنه چهارم:

(فرید در کنار سایر ساکنین نشسته است و شروع به سخن گفتن می کند)

فرید: دوست دارم حرفامو در کنار شما عزیزان شروع کنم تا احساس نکنم که از شماها برترم یا اینکه یه تافته ی جدابافته ای هستم که خدا لطف کرده منو آفریده.

نعمت اله: باریکلا خوشگل پسر. معلومه بلدی مردمو گول بزنی.

فرید: حیف که مهمون منی و همونطوری که می دونی مهمونم خر صاحب خونس منم نمی خوام بیشتر از این ازت کار بکشم.

نعمت اله: حیف که زن نشسته اینجا وگرنه جوابتو می دادم.

فرید: با اینکه خیلی از دوستان بنده رو می شناسن و با خصوصیات من آشنایی

دارن ولی لازم می دونم به دلیل رسمی بودن مراسم خودم رو معرفی کنم.

من فرید اجاق هستم.

همگی: سلام فرید.

فرید: فوق لیسانس ادبیات فارسی ام و تا حالا کتاب های متعددی رو در زمینه ی ادبیات و مسائل اجتماعی نوشتم. حدود شش ساله که در این ساختمان ساکن هستم و

رابطه ی من با نزدیکان ، همسایگان و حتی آپارتمان نشین های بیرون ساختمان

خودمون و فراتر از اون با مردم کوچی های دیگه به گونه ای بوده که از من به

عنوان خوشگل پسر یاد می کنن.

همگی: احسنت فرید.

فرید: تا اینجا ی گفته های منو می پذیرین؟

همگی: آره فرید...

فرید: دم همتون گرم.

همگی: مخلصیم فرید...

فرید: با توجه به کمبود وقت میرم سراغ حرف دل ساکنین. آقا نعمت درباره ی

چیزی برای ما در تبلیغاتشون حرف نزد و قول داد هرکاری رو بکنه که آقای

فرشی نکرده. انجمن بانوان هم بیشتر درباره ی مسائل و مشکلات داخلی ساکنین

بحث می کردن ولی هیچ یك از این دوستان از برنامه ها و راهکار هاشون برای

ادامه مدیریت ساختمان حرفی نزدن.

فرجاملو: آقا فرید شما احتمالاً حواست نبوده و گوشت نمی شنیده وگرنه من تمام

راهکار هامو اعلام کردم.

نعمت اله: نه اتفاقاً این خوشگل پسر حواشش بوده منتها نه به حرفای شما به خانم

مهریزی.

مهریزی (خطاب به نعمت اله): شما حق نداری که با آبروی افراد بازی کنی.

فرید: خانم مهریزی یه توقعاتی داریا. این مگه می تونه ساکت بشینه. نامزد

مدیر ساختمان شدن دومین اشتباه این آقا بود.

نعمت اله: بعد اونوقت اولی چی بود؟

فرید: ساکن شدن تو این ساختمان.

قدرت: اجازه بدین مراسم روال عادیش رو پی بگیره و ما هم در جریان برنامه های آقا فرید باشیم. بفرما فرید جان...

فرید: عرض می کنم خدمتتون. از نظر بنده مهمترین مشکلی که در این ساختمان وجود داره مشکلات اجتماعی و فرهنگی ساکنین ساختمانه. خانم فرجاملو فرمودن که باید معتادین ساختمان رو ترک داد ولی چگونه؟ آیا دور بودن پدر خانواده موجب کمبود عاطفی فرزندان نمیشه؟ اصلا کمبود عاطفی کشک؛ هزینه ی خانواده در این مدت چگونه تامین میشه؟ آیا خود این ترک دادن موجب مشکلات بیشتر نمیشه؟

قدرت: خواهشا فرید جان تخریب نکن.

فرجاملو: نه اتفاقا آقا قدرت ، دارن منطقی می گن.

فرید: فرمودن که برای آدمای بیکار و الاف کار جور می کنن. منم قبول دارم ولی با عرض شرمندگی حرف مفتنه. نه آقا نعمت؟

نعمت اله: لایک داری بچه خوشگل.

فرید: اینا همه یه ذره ی کوچیک از ایراداتی بود که می شد به برنامه نامزدهای محترم گرفت که اگه بخوام مفصل عرض کنم ممکنه آقا نعمت اله سخته ی ناقص کنن که بیشتر از این توضیح نمی دم و فقط به این نکته اشاره کنم که یکی از مسائلی که همه ی این جمع روی اون اتفاق نظر داشتن بحث فساد در ساختمانه.

فرشی: که باید عرض کنم این فساد هیچ ربطی به دوره ی مدیریت بنده نداره.

نعمت اله: دقیقا اشتباه میگی. تو دوره ی مدیریت جنابعالی بود که ما پسرارو با دخترا اشتباه می گرفتیم.

مهریزی: عذرمی خوام ینی چی؟

نعمت اله: بذار الان بارسم شکل برات توضیح می دم. فرشید هرکول ، فری پاگنده، وحید دست طلا رو که میشناسین؟

فرجاملو: شاید تنها کار درست آقای فرشی بر خورد با این سه تا لات بی سروپا بود که ساختمان روبه گند کشیده بودن.

نعمت اله: ولی الان همین سه تا هیولای سابق تبدیل شدن به سه تا سانتی مان탈.

قدرت: سانتی مان탈 ینی چی؟ توضیح بدین دقیق.

نعمت اله: نوکرتم هستم. این سه تا نره غول الان تبدیل شدن به بلبلای آوازه خوان.

قیافشونو می دیدی یاد تارزان می افتی ولی الان دریغ از یه مو تو صورتشون.

ببینیشون فک می کنی مراحل شیمی درمانی روسپری می کنن.

فرجاملو: ینی ابرو برداشتن؟

نعمت اله: کاش ابرو برمی داشتن. موی بدنو برداشتن. این که چیزی نیست شما یه

سربه شبکه های اجتماعی بزنین می بینین فرشید هرکول و فری پاگنده و وحید

دست طلا شدن فرشید بلبل ، فری آی لایو و وحید جیگر طلا.

همگی: شما شبکه ی اجتماعی می رین؟

نعمت اله: خودم که نه ، از شبکه اجتماعی همسایمون دیدم.

فرید: دیدی آدم نیستی؟

نعمت اله: مجبور بودم مجبور ؛ می فهمی ؟ مجبور.

فرید: واین ینی؟

همگی: فساد.

فرشی: چه ربطی به من داره؟

فرید: از وقتی فساد وارد ساختمان شد که شما اجازه ی برنامه ریزی مشترک این ساختمان با ساختمان روبه رویی رو دادین.

مهریزی: دقیقا به این میگن تهاجم فرهنگی و ساکنین این ساختمان هم تا دلتون بخواد مردن واسه قبول کردن تهاجم.

نعمت اله: راس میگه. ولشون کنی هی تهاجم می کنن.

قدرت: آقا فرید بحث طولانی شد ادامه بده.

فرید: راهکار من برای کاهش فساد در این ساختمان اینه که یه خورده ساده تر بگیریم. اینقدر محدود کردیم که جوونا وحتى خودما عقده ای شدیم. یه خورده آسون بگیریم فساد ومی ترکونیم.

نعمت اله: آره بعدشم می ریم جام جهانی و حتما با آرژانتین مساوی می کنیم.

فرید: بعد کلی تحقیق تصمیم گرفتم که کتابی روبه تو تقدیم کنم.

نعمت اله: لطف داری عنوانش چیه؟

فرید: وقتی نعمت اله ساکت بود.

مهریزی: ولی اینجوریم که همیشه. ساختمان خیلی آزاد میشه همیشه جمش کرد.

فرید: اینجوریم نیست که شما میگی. درسته ما آزاد می ذاریم ولی در واقع آزاد نمی ذاریم.

نعمت اله: چرا اراجیف میگی دلکک؟

فرید: اراجیف کدومه مضحک؟ (ادای نعمت اله را در می آورد) ما وانمود می کنیم

که آزادن. دوسه ماه اول هم آزادشون می ذاریم. بعد میایم یه ذره سخت گیری

می کنیم. یه ذره دیگه هم که بگذره، جریمشون می کنیم و حتی سخت گیری هایی

می کنیم که اگر دوباره کسی بخواد امنیت ساختمان رو از بین ببره یاد جریمه ها و

سخت گیری ها بیوفته و اون کاروانجام نده. بعد اگر کسی انجام داد به شدت باهانش

برخورد می کنیم تا بقیه بترسن و درس عبرت بشه. اون موقع فرهنگسازی میشه.

افتاد؟

همگی: راضییم ازت...

نعمت اله: بعد اون موقع فسادی که در جریان این آزاد گذاشتن به وجود میاد چی؟

فرید: بذار ساکنین دوسه ماهی زندگی کنن. همیشه واسه تغییرات باید بهانه داشته

باشی. اما مورد بعدی...

فرجاملو: مورد بعدی کدومه؟

فرشی: راس میگه مورد بعدی کدومه؟ سریع برنامه هاتو بگو دیگه.

فرید: فرشی جون من الان دارم شعر میگم؟ نمیذاری که.

فرجاملو: بفرما آقا فرید.

فرید: ولش کن... صحبت هایی که باید میشد، شد. در آخر این برنامه تشکر می کنم

از همه ی دوستان مخصوصا آقا نعمت اله که با سوالات مزخرفشون باعث شدن

مراسم من خیلی شاد برگزار بشه. دم همتون گرم. می خوام خواهش کنم از جناب آقای فرشچی که لطف کنن و با صدای قشنگشون مراسم مارو منور کنن.
نعمت اله: به قول فرشچی همینجوری خشک خشک که همیشه باید با موزیک بخونه.
من می زنم تو بخون. (شروع می کند به نواختن ضرب)

(بعد از اتمام خواندن فرشچی نور می رود)

صحنه پنجم:

(**نعمت اله** ، قدرت ، امیرحسین و فرشی نشسته اند و در مقابل آنها صندوق پیشنهادات قرار دارد که هرکدام از آنها یک نامه را باز کرده و می خواند)
فرشی: این سومین نامه ست که من باز کردم و دارم می خونم و سومین تشکریه که ازت دارن امیرحسین.

امیرحسین: آره واسه خود منم جالبه که هرچی نامه باز کردم تا حالا ، همش تعریف و تمجید بوده و تک و توک انتقاد بوده.

نعمت اله: اقلیتو بیخیال شو. این تک و توک همون نخاله هایین که تو هر قشری پیدا میشه.

قدرت: الان که به دوماه پیش برمی گردم و برنامه های بقیه رو با برنامه های تو می سنجم می بینم بهترین نفری که می تونست مدیر بشه خودت بودی و خدارو شکر ساکنین هم به کسی که لایق بود رای دادن. جاداره ازت تشکر کنم به خاطر این مدیریت بی نقصت.

امیرحسین: این چه حرفیه آقا قدرت؟ ساکنین این ساختمان شعوردارن فرق راستو دروغو می فهمن. من نه بهشون وعده ی دروغ دادم نه گفتم کار آن چنانی می کنم، فقط قول دادم هرکاری از دستم بریاد انجام می دم. اونا هم به من اعتماد کردن و الان دارن جواب اعتمادشونو می گیرن.

نعمت اله: ولی خودمونیم می دونی چی باعث رای آوردنت شد؟
امیرحسین: نه؟ چی؟

نعمت اله: این سیاست بابات که به اهالی شام داد خیلی موثر بود.

امیرحسین (به سبک نعمت اله): اون که صد البت ... (همگی می خندند)

نعمت اله: الان ساکنین بیشتر از مدیرای قبلی به تو اعتماد دارن وقت اون رسیده که دینشونو به تو ادا کنن.

فرشی: درست حرف بزن ببینم چی میگی؟

نعمت اله: مگه نمی گی هرچی نامه باز می کنی تعریفه و تمجید؟

فرشی: آره. خیلی هم زیاده.

نعمت اله: خب این تعریفا برا امیرحسین آب و نون میشه؟ نمیشه که. این بچه داره وقتشو میذاره تو این ساختمون باید ساکنین از خجالتش در بیان. غیراینه؟

فرشی: راس میگه. بهشون میگی این قضیه رو.

قدرت (با عصبانیت): ینی چی آقا نعمت اله. مردم به ما اعتماد کردن نمیشه جواب اعتمادشونو اینجوری داد که.

نعمت اله: ناراحتی خوش اومدی. کسی اجبارت نکرده مارو تحمل کنی.

قدرت: معلومه که میرم. همه ی ماجرا رو هم بهشون میگویم. مگه اینکه دم مارو هم ببینن.

نعمت اله: تاکی تحجر؟ بچه ی خوبی نبودی حال نکردم باهات. خوش گذشت.

فرشی: تو این کارو نمی کنی قدرت. چون پاپوشی برات درست می کنم که نتونی سرتو تو ساختمون بالا کنی.

قدرت: طلا که پاکه چه منتش به خاکه.
فرشی: همه هنوز برایشون سواله که چرا امیرحسین رای آورده ، بعد من اگر این رای آوردن اینو بندهم تقصر تو وسند و مدرکامو نشون بدم می فهمی طلایی یا برنز.

(قدرت خارج می شود)

نعمت اله: امیرحسین تو مجبوری به حرف منو بابات گوش کنی.
امیرحسین: مجبور بودن نمی خواد من کلا موافقم.
نعمت اله: پس یادت نره از ماه بعد 20 تومن به شارژ اضافه کن تا این زحمتای ما هم جبران بشه.

امیرحسین: دهن ساکنینو کی می خواد ببنده؟
فرشی: بستن نمی خواد که از 20 تومنی که می گیری 5 تومن خرج ساختمون می کنی خودشون دهنشون بسته میشه. افتاد؟
امیرحسین و نعمت اله: دوستت داریم...
(امیرحسین ، فرشی و نعمت اله دست همدیگر را می گیرند و با شادی می چرخند و می گویند):
 فرشی فرشی فرشی فرشی فرشی فرشی فرشی فرشی فرشی فرشی....

(نور می رود)